

جمهوری اسلامی

یکشنبه ۱۷ آبان ۱۳۶۰ -
۱۱ محرم ۱۴۰۲



به یاد سر داران رشید اسلام و استاد مجاهد حج الاسلام هاشمی نژاد

درسوگ استادی مجاهد و مبارزی خستگی ناپذیر

۹ متری عراق تعداد زیادی شهید داده بودند چنان با حرارت صحبت کرد که روحیه قوی آنها را چند برابر کرد. همانست با شهید هاشمی نژاد و تعدادی از برادران دزفولی و چند دوست طلبه در زیر زمین دفتر حزب جمهوری اسلامی در دزفول خوابیده بودند. روی یک زیلو و چند تکه روزنامه. ساعت ۱۲ نیمه شب در اثر صدای مهیب چند موشک ۱۹ متری عراقی از خواب بیدار شدیم. با هاشمی نژاد به محل حادثه که حدود ۲۰۰ متر آنطرفتر بود رفتیم. در هنگام مشاهده صحنه دلخراش حادثه، به چشمان شهید هاشمی نژاد نگاه کردم. اشک در چشمان او حلقه زده بود. با اینحال صدای او هرگز دچار ذرهای لرزش نشد. او با صدای رسای خود

به بازماندگان شهدا دلداری میداد و مردم قهرمان دزفول را میستود. هاشمی نژاد آنشب یک حامی قوی برای شهید دادهای دزفول بود. او آنشب به مردم دزفول روحیه داد. قهرای آنروز هاشمی نژاد برای سخنرانی به کرمانشاه رفت و پس از سخنرانیهای پرشور در جبهه‌های جنگ در غرب به دزفول برگشت. او در دزفول لباس رزم بر تن کرد و به

خلاصه‌ای از زندگینامه شهید حجت الاسلام هاشمی نژاد



استاد و روحانی مبارز و خستگی ناپذیر حجة الاسلام سید عبدالکریم هاشمی نژاد یکی از پایه‌های مقاوم انقلاب اسلامی و از بنیانگذاران روحانیت مبارز بود. ایشان در سال ۱۳۱۲ در شهر بهشهر تولد یافته و از سن ۱۴ سالگی در خدمت آیت‌الله کوهستانی و سپس در قم نزد آیت‌الله بروجرودی و امام خمینی به تحصیل علوم دینی پرداختند. استاد هاشمی نژاد مبارزات خود را علیه نظام آمریکائی شاه از همان اوایل مبارزات رهبر انقلاب شروع کرد و با خطبه‌ها و سخنرانیهای پر شور و انقلابی در نشر افکار انقلابی اسلام و افشای ماهیت رژیم فاسد پهلوی تمام توان خود را به خرج داد. مبارزه او که به همراهی رزمندگان دیگر چون حجت الاسلام سید علی خامنه‌ای و حجة الاسلام عباس طوسی انجام گرفت بحرکت انقلابی مردم خراسان شکل داد که موجب چندین بار دستگیری و زندان ایشان گردید. استاد هاشمی نژاد پس از تحمل ۲ سال زندان در مشهد در افشاء ماهیت منافقانه و انحرافی سازمان مجاهدین خلق کوشیده و پس از پیروزی انقلاب بر اساس اعتقاد داشتن به تشکل و سازماندهی نیروهای اسلامی مسئولیت دبیر کلی حزب جمهوری اسلامی استان خراسان را به عهده گرفتند و در این سنگر پر افتخار بخدمت انقلاب مشغول گردیدند. استاد معظم که از

۱۳۵۸ بمناسبت ودهمین سالگرد برچیده شدن پایگاههای آمریکائی در لیبی صورت گرفت شهید هاشمی نژاد که ریاست هیئت را به عهده داشت بهنگام دیدار با معمر القذافی رئیس جمهور لیبی مسائل مربوط به افغانستان و عراق را پیش کشید و حدود یکساعت با قذافی بحث کرد. او از اینکه دولت لیبی در عین حال که با ایران اظهار دوستی میکند و خود را حامی مسلمانان و مستضعفان میدانند در برابر دولت وابسته افغانستان و اشغالگران روسی موضع مناسبی نداشت و همچنین در برابر رژیم بعثی عراق که آنروزها مشکل‌های مختلف با انقلاب اسلامی ایران دشمنی میکرد و تجاوزات پراکنده خود را به مرزهای ایران آغاز کرده بود نریش نشان میداد و با آن دولت روابط دوستانه داشت، ناراضی بود و این نارضایتی را از زبان ملت ایران با قذافی در میان گذاشت. آقای قذافی در مقام یک رئیس جمهور تصمیم داشت از این مسأله بگذرد ولی شهید هاشمی نژاد هم با روحیه طلبگی بحث را دنبال کرد و سرانجام در نتیجه استدلالهای محکم و مستینی که ارائه داد آقای قذافی را وادار به

بسم الله الرحمن الرحيم در مکه بودم که خبر شهادت هاشمی نژاد را شنیدم. در یک اطاق بزرگ که حدود بیست نفر دیگر هم بودند. همه از کسانی بودند که هاشمی نژاد را میشناختند. همه اشک ریختند. همه مستأثر شدند و همه همانشب به کعبه رفتند و در کنار کعبه برای او نماز خواندند و با خدای کعبه عهد کردند که راه هاشمی نژاد را ادامه دهند...

با هاشمی نژاد سه بار همسر بودم. این سفرها همگی پس از پیروزی انقلاب بودند. با او یکبار به لیبی و سوریه و یکبار به ژاپن و بتنگلادش رفتم یکبار هم او را در دزفول دیدم و در قسمت‌هایی از سفر او به جبهه‌های جنگ همراهی کردم. آنها که با شهید هاشمی نژاد از نزدیک آشنا بودند میدانند که او علاوه بر دانش و تقوا و سلامت نفس و مقاومت و پایداری در برابر مصائب، دارای دو ویژگی بود: یکی صلابت او در دفاع از عقیده و دیگری مدارا و محبت با دوستان و همفکران. این دو ویژگی را من در سفرهایی که با او داشتم بخوبی لمس کردم. در سفر به لیبی که در خردادماه

بی‌تردید وقتی بنی‌صدر پس از عزل از فرماندهی کل قوا به منافقین گفته بود باید سران را بکشید به هاشمی نژاد هم نظر داشت. زیرا میدانست هاشمی نژاد خاری بود در چشم او و همه نوکران حلقه بگوش آمریکا. هاشمی نژاد با شهادت خود چیزی را از دست نداد این ملت ایران بود که سربازانی شجاع از سربازان اسلام را از دست داد و درسوگ او خون بارید.

در شب چهارم آب قبل از آنکه بخوابد به پایگاه هوایی دزفول رفته بود و به کاخی که بنی‌صدر در آن زندگی میکرد سرزده بود. او در آنجا در آنجا به درد دل‌های افسران که از آلودگیهای بنی‌صدر در رنج بودند گوش داد و با چشم خود دربار شاه دوم را دیده بود و آنشب با این خاطره تلخ و در حالیکه شهید مستأثر بود خوابید و نیمه شب با صدای مهیب صدامی بیدار شد. بی‌تردید وقتی بنی‌صدر پس از عزل از فرماندهی کل قوا به منافقین گفته بود باید سران را بکشید، به هاشمی نژاد هم نظر داشت. زیرا میدانست هاشمی نژاد خاری بود در چشم او و همه نوکران حلقه بگوش آمریکا. هاشمی نژاد با شهادت خود چیزی را از دست نداد. این ملت ایران بود که سربازانی شجاع از دست داد و درسوگ او خون بارید. خدایش مقام رضوان... ده‌روز.

همواره آرزوی دیدار او را میکردند. خط مقدم جبهه رفت تا برای یک لحظه هم که شده در لباس پر افتخار سربازی و دفاع از اسلام باشد.

که یکی از همین برادران میگفتند از خدا خواستام مسافرت به مشهد را نصیب کند تا تربت پاک امام رضا (ع) را زیارت کنم و بعد دیدار آقای هاشمی نژاد بروم. این برادر، دیدار با شهید هاشمی نژاد را بعنوان یک حاجت از خدا خواسته بود. حق هم داشت چون هاشمی نژاد بسبب دلیل سوابق مبارزاتی متعددی که داشت و بدلیل تواضعی که داشت نمونه‌ای بود از یاران پیامبر و ائمه (ع) و چرا یک برادر مسلمان از خدا نخواهد که زیارت امام رضا (ع) و زیارت سایر وفادار امام رضا (ع) را نصیب او کند.

در روز سوم آبان ۵۹ بنی‌یگما و چهار روز پس از آغاز جنگ آمریکا علیه انقلاب اسلامی ایران که از طریق صدام کافر بر ما تحمیل شد، هاشمی نژاد را در دزفول دینم. عصر همانروز او در مسجد جامع دزفول برای مردم قهرمان آن شهر که کتابهای آسمانی غروب آفتاب در اندل

شهید هاشمی نژاد در برابر مصائب دزای دو ویژگی بود: یکی صلابت او در دفاع از عقیده و دیگری مدارا و محبت با دوستان و همفکران.

هاشمی نژاد بدلیل سوابق مبارزاتی متعددی که داشت و بدلیل تواضعی که داشت نمونه‌ای بود از یاران پیامبر و ائمه (ع)

هاشم نژاد در دزفول لباس رزم برتن کرد و به خط مقدم جبهه رفت تا برای یک لحظه هم که شده در لباس پر افتخار سربازی و دفاع از اسلام باشد.

او با حرارت سخن میگفت. با همان حرارتی که در سخنرانی ۱۵ خرداد ۶۰ در افشای ماهیت جریان آمریکائی لیبرالها و بنی‌صدر در دانشگاه تهران از او دیدیم

مردم خراسان یک پدر...
 بقیه‌ها صفحه ۳
 زندگی این عالم بصیر با همه فراز و نشیب‌هایش بر روی هم یک خطابه پر شور و هنرمندانه بود و بقول شاعر:
 بسر برد او خطبه نامدار
 فرود آمد از منبر روزگار
 مسئولیت سنگین خود را از سال ۱۳۴۱ تا ماه پیش (یعنی در طول ۱۹ سال) بخوبی انجام داد و با کمال سربلندی و سرافرازی به لقائا... پیوست و به شهادت رسید. البته شهادت برای شخصی مثل این عالم بصیر و سخنور و بزرگوار یک افتخار است. همچنانکه برای کشندگان و دشمنانش مایه روسیاهی است. هاشمی نژاد از لحاظ شخصی فرد متواضعی بود. انسان شجاعی بود خوش‌فکر و خوش‌فرجه بود. رحمت‌گشیده و در مس‌خوانده بود. بی‌طمع و بدون چشم داشت بمال و مقام کار می‌کرد و بکار علاقه داشت. صداقت و اخلاص و وفای او را

من از نزدیک، خصال و تعهد شهید هاشمی نژاد را در المس کردم بودم امام خمینی

مردم خراسان یک پدر دلسوز و یک برادر فداکار و ملت ایران یک فرزند ارز شمند و کم نظیر را از دست دادند

حجت الاسلام سید علی خامنه ای

خامنهای از یاران و همزمان قدیمی شهید هاشمی نژاد است. هر دوی آنها نقش موثری در رهبری مبارزات حضرت امامی از سال ۴۲ به بعد در مشهد داشتند و هنگامیکه یکی از دو دربرند طغافوت اسیر بود دیگری کار او را ادامه میداد. شهید هاشمی نژاد استادی بود مبارز و مجاهدی خستگی ناپذیر که در طول زندگی سراسر مبارزاتش برای برپایی حکومت اسلامی کوشید. در این مقوله پای صحبت پارو همزم قدیمی اش حجت الاسلام خامنه ای می نشینیم.

بسم الله الرحمن الرحیم آقای هاشمی نژاد را همه مردم خراسان و بسیاری از مردم سراسر کشور می شناسند و از خدمات ارزنده این سربد سالم بصیر و بزرگوار آگاهند. لاکن من بمناسبت اینکه بخشی از دوران کارم را در مشهد با او گذرانیدم و نیز به علت همکاری چندین ساله با او ممکن است، معلومات بیشتری از این چهره درخشان اسلامی داشته باشم. که در اختیار مردم می گذارم تا مطلع شوند.

بسم الله الرحمن الرحیم آقای هاشمی نژاد اصلاً اهل مشهد مازندران بود. ایشان از مدت ها پیش حدود شاید سالهای ۳۵، ۳۶ به مشهد آمد و در آنجا با یک خانواده مشهدی ازدواج کرد و تقریباً مشهدی شد. در همان حال وی در قم به تحصیل خود ادامه می داد. تصور می کنم حدود سالهای ۴۰ و ۴۱ بود که او از قم به مشهد عزیمت کرد و در آنجا سکونت گزید. ما آنوقت قم بودیم. وقتی مبارزات سال ۴۱ آغاز شد آقای هاشمی نژاد جزو فعالترین عناصر مبارز در خراسان بود و در میان علمای مشهد او یک عنصر اصلی و فعال محسوب میشد. در سال ۴۲ بود که وی در تهران سخنرانی داشت که پس از آن او را همراه هده زبیدی از دیگر علماء و خطباء تهران دستگیر کردند. او مدتی در زندان ماند. این اولین بازداشت او بود.



در زمینه های اجتماعی، اسلامی و مسائل اعتقادی از خود بجای گذاشت که از دید تفکر عام مردم کتابهای بسیار رایج و مطلوبی بود بطوریکه آثار او دست بدست می گشت و مورد استفاده افراد قرار می گرفت.

در طول همین چند سال که در مشهد بوده به فعالیت های اجتماعی و درسی نیز پرداخت. وی هم در حوزه تدریس می کرد و هم فعالیت اجتماعی داشت. پاسخ به سئوالات جوانان از لحاظ فکری یکی از اخذات او در این دوران بود و او اکنون برای جوانبگویی به پرسشهای مذهبی جوانان تاسیس کرده بود که در آنجا جوانان عقده های ذهنی خود را بازمی نمودند. از سال ۱۳۵۱ فعالیت های سیاسی آقای هاشمی نژاد مجدداً گسترش پیدا کرد. بطوریکه در سفری که به شیراز و اصفهان رفته بود به علت سخنرانی هایی که در آنجا انجام داده بود وی دستگیر کردند. او دوسه ماهی در اصفهان زندانی بود.

بعد از آن فعالیت های مشترک م شروع شد. او با جمع کوچکی که امروز کار می کردیم و کارهای پنهان از چشم دستگاه ارسوسامان می دادیم مشغول همکاری شد. با پیوستن آقای هاشمی نژاد به آن جمع کوچک جمع

نیرو و نشاط تازه ای گرفت. و فعالیت های گسترده تری را شروع کرد. در سال ۵۳ یا ۵۴ او مجدداً بدنبال فعالیت های سیاسی شد و بی پروائی که داشت به اتفاق آقای طبیبی در مشهد دستگیر شد. اینبار گرفتاری او در زندان ۲ سال به طول انجامید. در اواخر سال ۵۵ او در زندان

در زمینه های اجتماعی، اسلامی و مسائل اعتقادی از خود بجای گذاشت که از دید تفکر عام مردم کتابهای بسیار رایج و مطلوبی بود بطوریکه آثار او دست بدست می گشت و مورد استفاده افراد قرار می گرفت.

در طول همین چند سال که در مشهد بوده به فعالیت های اجتماعی و درسی نیز پرداخت. وی هم در حوزه تدریس می کرد و هم فعالیت اجتماعی داشت. پاسخ به سئوالات جوانان از لحاظ فکری یکی از اخذات او در این دوران بود و او اکنون برای جوانبگویی به پرسشهای مذهبی جوانان تاسیس کرده بود که در آنجا جوانان عقده های ذهنی خود را بازمی نمودند. از سال ۱۳۵۱ فعالیت های سیاسی آقای هاشمی نژاد مجدداً گسترش پیدا کرد. بطوریکه در سفری که به شیراز و اصفهان رفته بود به علت سخنرانی هایی که در آنجا انجام داده بود وی دستگیر کردند. او دوسه ماهی در اصفهان زندانی بود.

بعد از آن فعالیت های مشترک م شروع شد. او با جمع کوچکی که امروز کار می کردیم و کارهای پنهان از چشم دستگاه ارسوسامان می دادیم مشغول همکاری شد. با پیوستن آقای هاشمی نژاد به آن جمع کوچک جمع

نیرو و نشاط تازه ای گرفت. و فعالیت های گسترده تری را شروع کرد. در سال ۵۳ یا ۵۴ او مجدداً بدنبال فعالیت های سیاسی شد و بی پروائی که داشت به اتفاق آقای طبیبی در مشهد دستگیر شد. اینبار گرفتاری او در زندان ۲ سال به طول انجامید. در اواخر سال ۵۵ او در زندان

شهید از نزدیک با گروهکها آشنا شد. از مجموع این برخوردها تسجریات ارزنده ای اندوخت و دریافت های خود را بخارج از زندان منتقل کرد. از همان اوقات بود که کپته آقای هاشمی نژاد در دل این گروهک منافقین پدید آمد و از نزدیک با او کارهای آنها را دیده بود و دوروی و نفاق آنها و انحرافات فکری آنها را از نزدیک لمس کرده بود. وقتی وی از زندان بیرون آمد ضمن اینکه انحرافات این گروه را

آن سوهصد به جایی نرسید. آقای هاشمی نژاد نقش بسیار موثری در جریانات پیش از انقلاب داشت و پس از آنکه من بدستور امام به تهران آمدم و دیگر همه بار برداشتم و آقای طبیبی بود. تا آنکه انقلاب پیروز شد. وقتی انقلاب به پیروزی رسید این مرد بزرگوار در حفظ نظم شهر و حفظ یادگان نقش بسزایی داشت. او به اتفاق برادر عزیز دیگرمان آقای طبیبی که خدولود ایشان را حفظ کند و طول عمر بدهد توانست که یادگان مشهد و یادگان لشکر ۷۷ را از دست برود افسرد فرصت طلب دور نگه دارد و سلاحها را حفظ کند. و شهر را آرام نگه دارد و اداره نماید. شرح احوال آقای هاشمی نژاد در ماههای نخست پس از پیروزی داستان چندین ماه کار توانسوز و بیگنر بود.

در انتخابات خبرگان او از مشهد انتخاب شد و برای تدوین قانون اساسی به تهران آمد. بعد از آن وی در مشهد مشاغل رسمی را قبول نکرد ولیکن اداره کلاسهای درس، اداره حزب جمهوری اسلامی شاخه مشهد، و اداره فکری جوانان آن سامان بعهده آقای هاشمی نژاد بود اینها مسئولیتهایی بودند که او با کمال قدرت از عهده شان برمی آمد.

بعد از پیروزی انقلاب بی شک کاروان تفکرات اسلامی در خراسان شخصی آقای هاشمی نژاد و کلاسهای ایشان بود و در هر بره ای از زمان هر جا شبهه و اشکالی وسوالی بود زبان گویا و فکر قوی ایشان بود که می توانست مقدمها را باز کند و مشکلات را حل نماید.

در طول مدت بعد از انقلاب همچنین در دوران حرکت عمومی مردم پیش از پیروزی انقلاب آن سخنرانی های پر شور و گرم و عمیق آقای هاشمی نژاد برکات زیادی را ببار می آورد. و در همه جا به افکار عمومی مردم سمت و سومی داد و غیر از سخنرانی ها و خطبهای پرشوری که او ایراد میکرد باید بگویم که

بقیه در صفحه ۲

شهید جهان آراء

بینه از صفحه ۸ شهید همیشه سعی می کرد که مسئله رهبری امام را برای دیگران توضیح بدهد همانطور که خودش معتقد به امام بود، دیگران را هم معتقد بکند.

بزرگ کنم و رسالت محمد را در زندگی پیاده کنم که شاید این پیغام بتواند راه او را و رسالت او را کاملتر حتی به انجام برساند فقط از این احساس خوشحالی می کنم که همسر یک شهید هستم اگر مثبت بتوانم باشم و راه او را بتوانم ادامه بدهم در این صورت می توانم بگویم که تا اندازه ای احساس آرامش در خود می کنم و از خدا می خواهم که در این مورد کمک بکند که رسالت او را در زندگی بخصوص در رابطه با بچه هایمان پیاده بکنم.

پیام شما برای ملت مسلمان و خانواده شهید ایران چیست.

پیامی که من بعنوان همسر یک شهید می توانم مطرح کنم این است که محمد نه بخاطر خودش بلکه به خاطر راهش و به خاطر رسالتش باید مطرح بشود و محمدها در حقیقت سایر شهیدها هستند که از دست دادیم و شهیدایی که در آینده از دست خواهیم داد. چون اسلام باید با خون بارور شود تا ریشه اش محکم بشود و بتواند ادامه پیدا بکند پس بنابر این از یک طرف خانواده شهید به این مسئله که فردی را از دست می دهند نباید نگاه کنند بلکه سعی کنند راه آن فرد را لااقل در زندگی پیاده کنند چون این جسم فانی است بالاخره تا چند سال دیگر از بین می رود و آن اتصال ابدی در آن دنیا است که انجام می شود و اما خطاب به ملت مسلمان ایران، ما

فردی زیادی را در این مدت از دست دادیم بهشتی ها، جایی ها، با هنرها و افراد صالحه دیگر ولی هیچ کدام از اینها به خاطر خودشان مطرح نبودند بلکه همشان به خاطر راهشان، ایستادشان و استقامتشان و حرکتشان به اسلام مطرح بودند پس سعی کنیم باز دست دادن هر کدام از آنها انقلاب جدیدی که در کشور ما انجام می شود این انقلاب را کاملتر ادا کنیم و همسوی و همسوقبت کنیم طوری است که از تمام این تجربه ها باید درس بگیریم برای مسائل بزرگتر، حرکت های بزرگتر و انقلاب های بزرگتر که در شرف وقوع انشاء الله خواهد بود سعی کنیم خودمان را باز دست دادن افراد ناراحت کنیم و در یک محدوده فکر محسوس کنیم بلکه آنها را به عنوان افرادی که حرکتی را انجام دادند و بسایند حرکت آنها ادامه پیدا کنند با آنها برخورد بکنیم بخصوص خطاب به رزمندگان اسلام که در جبهه های مختلف دارند می جنگند مطرح می کنیم که از دست دادن این شهید باید به آنها کمک کند که راهشان را کاملتر ادامه بدهند. همبستگی خودشان را بیشتر حفظ بکنند و ضربهای سهمگین تری به دشمن وارد کنند و همینطور که امام بارها گفتند دشمن ما مسئله عراق نیست چون اینها با نابود کردن عراق باید جلوتر بروند و کفر جهانی را از بین ببرند. پس سعی کنند که این شهیدها و خون این شهیدها سرآغزی برای کامل تر شدن آنها باشد

از اینکه همسر یک شهید هستی چه احساسی دارید. ج: در این مورد می توانم بگویم که شاید خود من نقش آفرینی در این جامعه نداشته باشم ولی سعی می کنم مثبت باشم اما لااقل از اینکه می بینم فرزند این شهید را که باید فرزندی دومی همین روزها بدنیا می آید

سپاه را انتقال بدهد به یکی از اعضای شورا چون فکر می کرد بچه های شورا توانایی اینها دارند که برنامه های سپاه را ادا کنند و خودش در قسمت دیگر بکند. و زمانیکه تصمیم به استعفا گرفت بلافاصله بچه های شورای فرماندهی همه مطرح کرده بودند که اگر تو بروی ما هم می رویم چون ما با تو این برنامه را شروع کردیم و تا آخر هم می خواهیم با تو باشیم نه در رابطه با خود محمد بلکه در رابطه با خصوصیات اخلاقی او و کارها و علاقه عجیبی نسبت به او داشتند اتفاقاً افراد عراقی که به صورت جاسوس در اطراف شهر خرمشهر بودند چون از این رابطه اطلاع پیدا کرده بودند اواسط جنگ چندین بار شایعه کردند که جهان آراء شهید شده. وقتی برای برنامه ای می رفت می گذرانیدیم و در همان شبها به منزل ایشان با سواد منفرجه حمله کردند و به منازل دیگران هم حمله کردند، مثل منزل آقای طبیبی و منزل خود بنده.

آن سوهصد به جایی نرسید. آقای هاشمی نژاد نقش بسیار موثری در جریانات پیش از انقلاب داشت و پس از آنکه من بدستور امام به تهران آمدم و دیگر همه بار برداشتم و آقای طبیبی بود. تا آنکه انقلاب پیروز شد. وقتی انقلاب به پیروزی رسید این مرد بزرگوار در حفظ نظم شهر و حفظ یادگان نقش بسزایی داشت. او به اتفاق برادر عزیز دیگرمان آقای طبیبی که خدولود ایشان را حفظ کند و طول عمر بدهد توانست که یادگان مشهد و یادگان لشکر ۷۷ را از دست برود افسرد فرصت طلب دور نگه دارد و سلاحها را حفظ کند. و شهر را آرام نگه دارد و اداره نماید. شرح احوال آقای هاشمی نژاد در ماههای نخست پس از پیروزی داستان چندین ماه کار توانسوز و بیگنر بود.

«بیاد فر ماندهان»

عزیزان ارزشمندی را از دست دادیم لکن

داشند آنها هم به او علاقه داشتند و بعد از اینکه مسئله شهادت پیش آمد طی دو جلسه ختمی که بود واقعا ما فهمیدیم که چه قدر این دانشجویان به او علاقه داشتند و من

پهنا هم خیلی خوشحال شدند و عکس العمل خاصی نشان دادند آمدند جلو و از همان جا راهپیمایی عظیمی شروع شد همه شروع کردیم به راهپیمایی.

رابطه عاطفی خاصی با من و بچهها داشت فوق العاده علاقمند به خانه و بچهها بودند با وجود کار زیاد خیلی کمتر فرصت میکردند که در خانه باشند ولی همان نیمه شب هم که به منزل می آمدند بسیار دقیق از روحيات بچهها سؤال کردند اتفاقاتی که در منزل افتاده کلاً کوچکترین نکته انحرافی اگر در خانه بود توضیح میدادند و خیلی علاقمند به بچهها بود، همیشه در سلام کردن پیشقدم بودند خیلی با خوشرویی با بچهها برخورد میکردند، حالات و رفتارشان با بچهها و شوخی و مزاحی که با بچهها میکردند اعتماد نفس خاصی به بچهها میدادند در تربیت بچهها نقش مهمی داشتند آنقدر به خانه و زندگی علاقمند بودند که شبها معمولاً حدود یک به بعد به خانه می آمدند من به ایشان میگفتم که شما اگر منزل نیاید فکر می کنم بهتر است برای اینکه این مسافرتی که از اداره تا خانه طی می کنید فکر می کنم اگر استراحت کنید بهتر باشد ولی ایشان قبول نمی کردند. اینقدر علاقه به خانه داشتند که حاضر بودند همان یکی دو ساعت هم در منزل باشند.

فرزند خردسال شهید نامجو

*** پدر همیشه بامن از شهادت صحبت می کرد و می گفت شهادت نعمت بزرگی است همسر شهید نامجو**

*** شهید نامجو در سالهای ۴۵ و ۴۶ با شهید گلاهدوز، شهید آیت و شهید منتظری وارد یک گروه سیاسی، مذهبی شدند**

*** ایشان دانشکده افسری را به فیضیه ارتش تبدیل کردند**

*** شهید نامجو مرد ایمان، استقامت و تقوی بود**

اوائل انقلاب که پادگانها دست بچهها می افتاد تا نیمه های شب آن بیرون می ماند و من سفارش میکردم که شعار ندهند و مواظب باشد ممکن است که تحت کنترل باشد میگفت که نه اصلاً مهم نیست بچهها الان جوان هستند و آن آمادگی لازم را ندارند و من باید بروم آنها را دستبندی کنم از نظر تاکتیک نظامی آنها را راهنمایی کنم و این کار را هم میکرد.

مختصری درباره زندگی شهید بیان کنید؟

ایشان در سال ۱۹۱۷ در بندر انزلی بدنیا آمدند یک زندگی ساده داشتند پس از اتمام تحصیلات به تهران آمدند و در دانشکده افسری - استخدام شدند بعد از مدتی به عنوان استاد نمونه انتخاب شدند که فعالیتشان را ادامه می دادند در ضمن اینکه آموزش میدادند به دانشجویان گفتار و رفتارشان حالت مذهبی داشته و به بچهها آن آموزش مذهبی را میدادند تا اینکه قبل از انقلاب بود که فعالیت و مبارزات مخفی داشتند با تعدادی از دوستانشان با شهید گلاهدوز با شهید آیت و شهید محمد منتظری در سال ۴۵ و ۴۶ بود که وارد یک گروه سیاسی مذهبی شدند که واقعا یک خط مشی مذهبی داشت و ایشان اولین فرد نظامی بودند که وارد این گروه شدند و آنقدر دقیق و زیرکانه به این کارشان ادامه میدادند که حتی مورد سوء ظن و شناسایی دشمن قرار نگرفت و به این طریق ادامه میدادند تا اینکه بعد از انقلاب به سمت فرماندهی دانشکده افسری - منسوب شدند واقعا دانشکده افسری دیگر رنگی شان شده بود و مبارزات دیدشان در منزل محروم بودیم و سب و رورشان در دانشکده می گذشت ایشان در دانشکده خیلی کار کردند و به جرات می توانم بگویم که دانشکده افسری را به فیضیه ارتش تبدیل کردند به دانشجویان علاقه عجیبی داشتند بعد از مدتی در ۱۳ تیر بود که از طرف امام واقعا این افتخار را داشتند که به سمت نمایندگی امام انتخاب شدند که واقعا برای بچههای این موضوع خیلی اهمیت داشت و افتخار میکردند بعد از مدتی با رأی قاطع مجلس از طرف نمایندگان به وزارت دفاع منسوب شدند و با وجود اینکه سه شغل مهم داشتند هیچوقت به خودش نمی بالید نامجو همان نامجوی سابق بود و حتی افتادتر و بی ریاستتر از قبل می شد فوق العاده به معتقدات مذهبی پایبند بود نماز و روزنش اصلاً ترک



منتظری به جزء سپاه پاسداران برداختند و در این زمان بود که خیلی علاقمند بود که من هم دوره نظامی بسیم که رفتم و یک دوره کوتاه نظامی دیدم قبل از انقلاب مرتب اعلامیه های امام را همراه خودشان داشتند با وجودیکه لباس نظامی به تن داشتند از هیچی واقعا نمی ترسید با وجود خفکان که در رژیم بود فعالیت خودش را میکردند امام را داشته و مرتب به دوستان میدادند. به شرکت در راهپیمایی ها خیلی علاقه داشت و مرتب به دوستان توصیه میکرد که همه آنها هم شرکت کنند همیشه در ماشین دو لباس داشت یک لباس نظامی و یک لباس شخصی و اگر احیاناً کسی سووطن میبرد فوراً لباسشان را عوض میکردند یکی از خاطرات مهم من این است که در آن موقع یک روز از راهپیمایی می آمدم به اتفاق بچهها بودیم سر یک پیک چند تا از بچهها داشتند شمار مرگ بر شاه میدادند. ایشان هم لباس نظامی نشان بود از مسائلی پیاده شدند بچههاییکه خوردند و می خواستند فرار بکنند که ایشان رفت وسط بچهها و شروع کرد به شمار دادن و مرگ بر شاه گفتن.

وقتی آنها را می دیدم غم خودم و بچهها را فراموش میکردم همه متأثر بودند.

پیام من به برادران دانشکده افسری و تمامی ارتش این است که راه این شهید را ادامه بدهند و کوله بار رسالت این شهیدان را بر زمین نگذارند و به این فتح ۵ مهر که واقعا زیر نظر و حتی میتوانم بگویم که این شهیدان در تهیه این فتح نقش عمده ای داشتند قانع نباشند و با فتوحات دیگر سعی کنند که روی این شهیدان را شاد کنند مخصوصاً دانشجویان دانشکده افسری که در ابلاغ پیام شهیدان و ادامه راه او مسئولیت مهمتری را دارند و از آنها میخواهم که خاطر این شهید را هیچوقت فراموش نکنند و راهش را ادامه بدهند.

زندگینامه سر تیپ شهید نامجو

سر تیپ شهید نامجو در سال ۱۳۱۷ در بندر انزلی بدنیا آمد و پس از پایان تحصیلات متوسطه به دانشکده افسری راه یافت و این دوره را با موفقیت به پایان رساند و سپس وارد دانشکده نقشه برداری گردید و با درجه مهندسی در رشته نقشه برداری فارغ التحصیل شد. شهید نامجو به زبانهای فرانسه و انگلیسی اشنائی داشت از پیروزی انقلاب عضو هیات علمی دانشکده افسری بود و سپس به سمت فرماندهی دانشکده افسری منصوب شد. نامبرده پس از شهادت دکتر مصطفی چمران از سوی امام خمینی به عنوان نماینده ایشان در شورای عالی دفاع انتخاب شد. شهید نامجو سپس بعنوان وزیر دفاع به گابینه شهید دکتر محمد جواد باهنر راه یافت و اخیراً همراه با حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی به کشورهای کره شمالی و مالزی سفر کرد شهید نامجو شامگاه هفتم مهرماه بهنگام بازگشت از جلسه های جنوب و بازدید از پیروزیهای اخیر رزمندگان اسلام در آبادان بر اثر سقوط هواپیما بشهادت رسید.

مختصری درباره زندگی شهید بیان کنید؟

ایشان در سال ۱۹۱۷ در بندر انزلی بدنیا آمدند یک زندگی ساده داشتند پس از اتمام تحصیلات به تهران آمدند و در دانشکده افسری - استخدام شدند بعد از مدتی به عنوان استاد نمونه انتخاب شدند که فعالیتشان را ادامه می دادند در ضمن اینکه آموزش میدادند به دانشجویان گفتار و رفتارشان حالت مذهبی داشته و به بچهها آن آموزش مذهبی را میدادند تا اینکه قبل از انقلاب بود که فعالیت و مبارزات مخفی داشتند با تعدادی از دوستانشان با شهید گلاهدوز با شهید آیت و شهید محمد منتظری در سال ۴۵ و ۴۶ بود که وارد یک گروه سیاسی مذهبی شدند که واقعا یک خط مشی مذهبی داشت و ایشان اولین فرد نظامی بودند که وارد این گروه شدند و آنقدر دقیق و زیرکانه به این کارشان ادامه میدادند که حتی مورد سوء ظن و شناسایی دشمن قرار نگرفت و به این طریق ادامه میدادند تا اینکه بعد از انقلاب به سمت فرماندهی دانشکده افسری - منسوب شدند واقعا دانشکده افسری دیگر رنگی شان شده بود و مبارزات دیدشان در منزل محروم بودیم و سب و رورشان در دانشکده می گذشت ایشان در دانشکده خیلی کار کردند و به جرات می توانم بگویم که دانشکده افسری را به فیضیه ارتش تبدیل کردند به دانشجویان علاقه عجیبی داشتند بعد از مدتی در ۱۳ تیر بود که از طرف امام واقعا این افتخار را داشتند که به سمت نمایندگی امام انتخاب شدند که واقعا برای بچههای این موضوع خیلی اهمیت داشت و افتخار میکردند بعد از مدتی با رأی قاطع مجلس از طرف نمایندگان به وزارت دفاع منسوب شدند و با وجود اینکه سه شغل مهم داشتند هیچوقت به خودش نمی بالید نامجو همان نامجوی سابق بود و حتی افتادتر و بی ریاستتر از قبل می شد فوق العاده به معتقدات مذهبی پایبند بود نماز و روزنش اصلاً ترک

گفتگو با فرزند خردسال و همسر شهید نامجو

خودتان را معرفی کنید و شمعای درباره پدر شهیدتان توضیح بدهید؟

من مریم نامجو هستم پدر من خیلی رفتار خوب بود شبها ساعت ۱۰ یا ۱۱ که می آمد خانه من را بغل میکرد در سهپایم را نگاه میکرد و به کارامون رسیدگی میکرد و درباره شهادت با من صحبت کرد می گفت شهادت بهتر از مردن است و خدا گره جان انسان هر راه خدا نعمت عظیمی است پیام من به فرزندان شهیدان این است که زیاد ناراحتی نکنند به مادرشان کمک کنند و سعی کنند راه پدرشان را ادامه بدهند و من افتخار میکنم که پدرم شهید شده است و همیشه به من میگفت که من شهید می شوم و به من میگفت که توفیق درست را بخوان و به مادرت کمک کن.

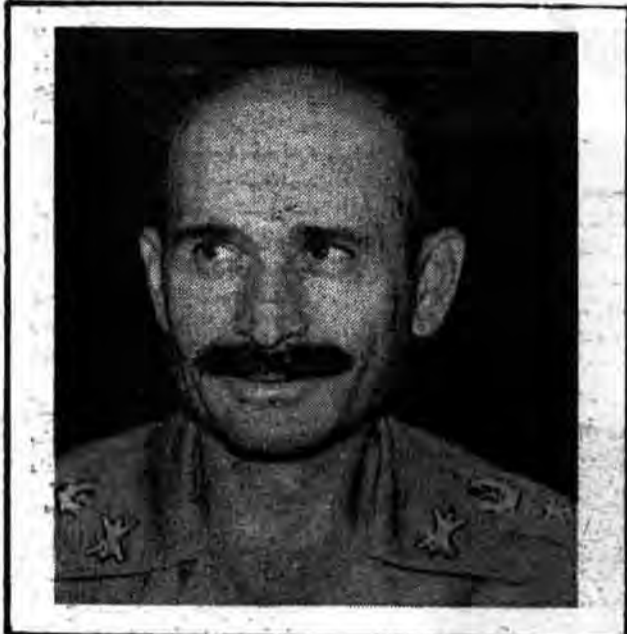
همسر شهید از او سخن می گوید

من همسر شهید نامجو هستم تا قبل از ازدواج شناختی نداشتم ولی خانواده ایشان من را دیدند و به این طریق با او آشنا شدم و در حقیقت افتخار این را پیدا کردم که همسر شهید نامجو بشوم و ۱۱ سال است که ازدواج کردیم.

در رابطه با ازدواج با ایشان بود که تغییر دگرگونی اساسی در اعتقادات و تفکرات مذهبی من بوجود آمد بعد در معاشرت با ایشان بود که واقعا من تحت تاثیر من اوج گرفت در رابطه با روحیه خانوادگی

شهید لشکر اسلام»

سدف بقوت خود باقی است (امام خمینی)



آبادان، بر اثر سقوط هواپیما به درجه رفیع شهادت نائل آمد. **زندگینامه سرلشکر شهید فلاحي**

سرلشکر ولی فلاحي در سال ۱۳۱۰ در طالقان متولد شد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در طالقان و تهران گذراند و پس از اخذ دیپلم از دبیرستان نظام وارد انشکده افسری شد و با درجه ستوان دومی از این دانشگاه فارغ التحصیل گردید. سرلشکر فلاحي خدمت خود را در نیروی زمینی از فرماندهی دسته شروع کرد و به عسالت شایستگی که از خود نشان داد مدارج خود را تا درجه سرتیپی طی نمود و موفق به گذراندن دوره دانشکده فرماندهی و ستاد گردید ولی با این وصف از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۲ بعلت فعالیت علیه رژیم سابق چهار بار به زندان افتاد.

شهید فلاحي پس از پیروزی انقلاب به سمت فرماندهی نیروی زمینی جمهوری اسلامی ایران و سپس جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب شد و پس از برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا این حکم از سوی امام خمینی خطاب به وی صادر گردید:

بسم الله الرحمن الرحيم -
تیمسار ولی فلاحي جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران، تا تعیین تکلیف جانشین فرماندهی نیروهای مسلح، ستاد مشترک مجاز است با استفاده از اختیارات مقام رهبری مأموریتها و وظائف محوله را انجام دهد. روح الله الموسوی الخميني - ۶۰/۴/۷۱

فلاحي شهید از آغاز جنگ تحمیلی رژیم مزدور عراق علیه ایران در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضور داشت و ضمن نظارت بر عملیات رزمندگان اسلام و تشویق و قدردانی از سربازان و درجه داران و افسران، پاسداران و افراد بسیج و جنگهای نامنظم همواره موجب دلگرمی آنها میگردد. از سرلشکر فلاحي چهار فرزند باقی مانده است، سرلشکر شهید فلاحي که به همراه چند تن دیگر از فرماندهان ارتش بمنظور بازدید از پیروزیهای اخیر رزمندگان اسلام در منطقه آبادان و شرق کارون به جنوب رفته بود، شامگاه هفتم مهر بر اثر سقوط هواپیما در منطقه کوهپایه کوه...

جای او شهید می شد من می گفتم این چه حرفی است که می زنی می گفت نمی دانی که شهادت چه مقامی دارد.

به عنوان همسر یک شهید برای ملت ایران و بخصوصی برادران ارتشی چه پیامی دارید پیامی که دارم این است که دست به دست هم بدهیم اسلام را نگهداریم تا بتوانیم انقلاب را پیش ببریم و بتوانیم بجهایمان را از اشرار کنبیم من شخصا بجهای خودم را تا آنجا که بتوانم ارشاد بکنم به راهی که پدرشان رفته و سعی می کنم این وظیفه را به پایان برسانم، و از ملت ایران می خواهم که رهرو راه شهیدان باشند.

زندگینامه سرتیپ شهید فکوری

سرتیپ شهید جواد فکوری در سال ۱۳۱۷ در تبریز بدینا آمد و پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد دانشکده خلبانی شد و این دوره را با موفقیت به پایان رساند. او همچنین دوره های تکمیلی خلبانی مقدماتی مدیریت خلبانی (اف-۳) فرماندهی گردان هوایی و فرماندهی ستاد را با موفقیت طی کرد. سرتیپ فکوری در تمامی دوران خدمتش در ارتش بعنوان فردی مذهبی و قاطع شناخته میشد و به همین سبب پس از پیروزی انقلاب اسلامی مشاغل زیر را بعهده داشت: فرمانده

معاشرتی داشتیم دوستش داشتند و هر یک از آنها مشکلاتی از نظر دینی برایشان پیش می آمد به او می گفتند و از او راهنمایی می خواستند و او هم تا آنجا که می دانست راهنمایی می کرد.

عقیده ایشان در مورد شهادت چه بود؟
خیلی دوست داشت که شهید بشود روزی که دکتر چمران شهید شدند همش می گفت کاش من به

می خواست بروم پیش امام، از امام وقت می گرفت و می رفت پیش امام، طرفدار امام و خط امام بود، امام را واقعا با تمام وجود می پرستید و در هر جا که سخنرانی داشت همیشه می گفت پیرو خط امام باشید و راه امام را بروید و امام را تنها نگذارید. نسبت علاقه برادران ارتشی به ایشان تا چه حد بود؟
نمی دانم اما همین قدر می دانم که با دوستانی که نزدیکیکند و

گفتگو با همسر شهید سرتیپ فکوری

در چه زمانی با شهید آشنا شدید نحوه آشنائیتان را توضیح دهید؟
بنام خدا، من در سال ۱۳۴۲ با شهید جواد فکوری آشنا شدم و ثمره این ازدواج دو پسر و یک دختر میباشد.

خلاصه ای از زندگی شهید را بیان کنید؟
دیپلم را در دبیرستان منسروی تهران گرفت بعد دوره دانشکده افسری را (خلبان نیروی هوایی) گذراند. سه سال در آمریکا دوره خلبانی را دید بعد از سه سال به ایران آمد یکسال بعد با هم ازدواج کردیم. بعد از آن دو سال دوباره از طرف نیروی هوایی به آمریکا فرستاده شد یک دوره هم من و بچه ها را برد او از اول زندگی متدین فرستاده شد او داشت من هیچ وقت نمیتوانست من را ارشاد می کرد. ایمانی که او داشت من هیچ وقت نداشتم. از اول زندگی گرفتاری مان زیاد بود شغل خلبانی را که خودتان می دانید چه شغل پرخطری است پروازهای شب، پروازهای روز بیشتر مسافرت بود خیلی کم پیش ما می ماند ولی همان لحظاتی هم که در منزل پیش ما بود به من و به بچه ها می رسید.



در مورد خصوصیات اخلاقی شهید توضیح دهید؟
خصوصیات اخلاقی اش اصولا آدم کم حرفی بود و زیاد حرف نمی زد اگر حرف می زد حرفهای درست و منطقی بود خوش رفتار بود با بچه های مخصوص با مادرش خیلی مهربان بود با من که همسرش بودم خیلی مهربان بود تا آنجا که میتوانست نمی گذاشت کوچکترین ناراحتی برای ما ایجاد کند و احساس میکنم وجود خودم را از دست دادم بودنش خیلی برای من ارزنده بود و ارزش داشت.

یکی از افرادی که در حادثه سقوط هواپیمای سی ۱۳۰ به شهادت رسید سرلشکر فلاحي بود که بارها در جبهه های نبرد حق علیه باطل تا مرز شهادت پیش رفته بود در این رابطه پای صحبت برادرش می نشینیم.

سرلشکر فلاحي در سال ۱۳۱۰ در قریه کولج طالقان در یک خانواده کشاورزی ایرانی با سه عرصه وجود نهاد. و شمع وجودش گرمی بخش خانواده شد. تحصیلات ابتدائی خود را در دبستان کرج طالقان هم زمان با انجام کارهای کشاورزی در کنار پدر و دیگر اعضای خانواده به پایان رسانید. در سال ۱۳۲۲ که هنوز شلمه های جنگ جهانی دوم فرونشسته بود و هنوز خاک و طین در اشغال بیگانگان بود به تهران آمد، دوره اول متوسطه را در دبستان علامه تهران گذراند و از دوره دوم به دبیرستان نظام رفت و با شور بی حد کوشش خود را تا پایان دانشکده صرف فراگرفتن دانش و فنون نظامی کرد و در سال ۱۳۳۲ به درجه ستوان دومی رسید و در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ با صدور فرمان امام به فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب شد کارهای خود را در رژیم جمهوری اسلامی با جمع آوری و انسجام ارتش از هم گسیخته با پاری خندا و پشتیبانی ملت و یاری پارانیش آغاز نمود فلاحي شهید دارای ۲ دختر و ۴ پسر هست. او دارای روحیه ای خاص و منحصر بود فرزند روستا بود، فردی سازش ناپذیر و فرماندهی خود ساخته و در کار خودش استاد

فلاحي فرزند روستا، فردی سازش ناپذیر، فرماندهی خود ساخته و در کار خود استاد بود

برادر شهید فلاحي

هر وقت فرصت می شد حضور امام می رفت و از امام دستور می گرفت امام را بعنوان یک رهبر سرمشق گارهایش قرار می داد.

فلاحي معتقد بود که ارتش باید از داخل ملت بوجود بیایند و تمام تلاشش این بود که پس از انقلاب ارتشی بوجود بیاید که از داخل ملت و پشتوانه اش ملت باشد.

فلاحي فرزند روستا، فردی سازش ناپذیر، فرماندهی خود ساخته و در کار خودش استاد بود.

فلاحي حسین نبود ولی حسین وار می جنگید.

با وجود گرفتاریهای زیاد، او اگر برای چند دقیقه هم بود به طالقان می رفت تا پدر و مادر پیرش را ببیند.

وطن عزیز را از لوث میکروبیهای بیگانه پاک سازند اگر لازم باشد آنچنان که خود گفت با خون خویش و ما امروزه قضاوت در باره این سردار رشید اسلام را به عهده ملت کبیر و نجیب ایران و انسانهای آینده قرار می دهیم. هر طره خون شهید شمشیر بر ندای است بر فرق دشمنان اسلام، ملت شریف ایران، فلاحي

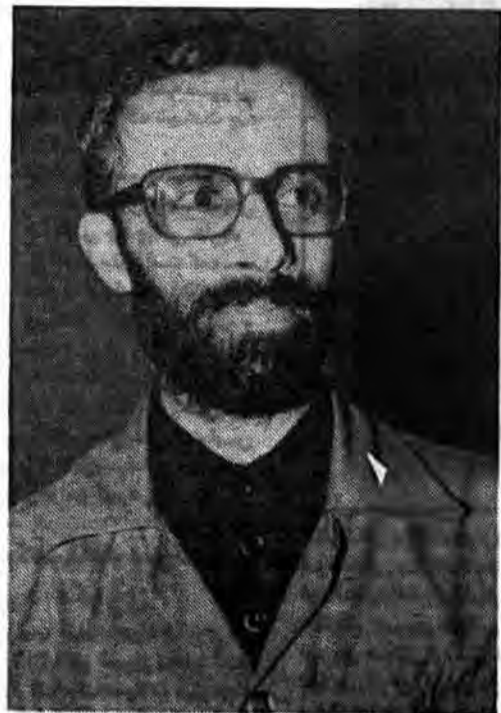
بسیار از اینکده خیلی کم صحبت می کرد مسائل سیاسی را با من مطرح نمی کرد. چون خودش دوست نداشت که راجع به کارهای سیاسی او یا کارهای اداری اش دخالتی داشته باشم.

امام را واقعا دوست داشت تا آنجا که خود امام می خواستند میرفت در خدمت امام و وقتی هم امام نمی خواستند خودش دلش

یاد فر ماندهان شهید لشکر اسلام

راه مبارزه را در نزد یک کردن خود به دستگاه و ضربه زدن از داخل به رژیم آمریکائی انتخاب کرده بود و به حق در این راه موفق بود. با آنچنان استادی خود را به دستگاه و از آنجا به گارد جاویدان طاغوت نزدیک کرد که با وجود سیستم امنیتی شدید در این گارد بارها طرح ترور شاه مدفون را ریخت و در ۲۲ بهمن پیش از ۲۰۰ تنگ را خلق سلاح بسود و پس از پیروزی انقلاب در تشکیل و سازماندهی سپاه نقش مهمی را عهده دار بود.

در این رابطه و برای بیشتر آشناسان با این شهید بزرگوار با همسر شهید گفتگویی انجام دادیم.



ایمان دارم شاید او خصوصیات خیلی ریزی داشت که من در پناه افراد نمیدیدم واقعا و به تمام معنا خاکی خاکی بود و زهد و تقوایی که داشت من در هیچکس ندیده بودم نه بخاطر اینکه شوهر من بود بخاطر این که بکنم و این حقیقتی است که میگویم، او واقعا حزبالهی بود همانطور که قرآن اشاره میکند.

می- سفارش چه شهید به خانواده چه بود؟
ج- سفارشش به فرزندش که حدود هفت سال دارد همیشه این بود که با مادر و خواهر کوچکت بخوبی رفتار کن و سعی کن که به حرف آنها گوش کنی و کمک آنها باشی و بخصوص در مورد نماز خیلی تأکید میکرد و

● جنگ را یک لطف و یک حسن می دانست و می گفت برای سازندگی ملت بسیار خوب است.
● از اینکه همسر یک شهید هستم افتخار و احساس خوشحالی می کنم.
● از مردم ایران می خواهم که واقعا امام زمانشان را بشناسند و به او عنایت و توجه داشته باشند والا که ایشان در زمان غیبت هستند از نائب برحقشان امام خمینی تعجیب و فرمانبرداری بکنند.

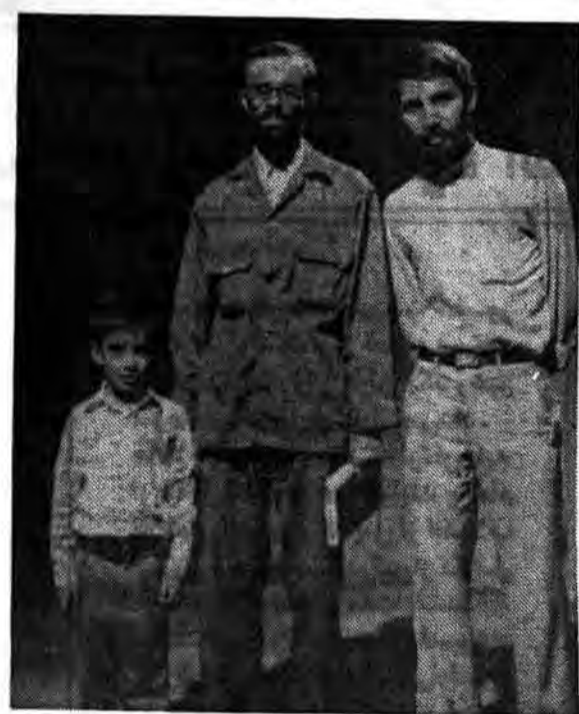
اخلاق و رفتارش نسبت به خانواده بسیار خوب بود با وجود تمام خستگی که داشت و دیر وقت بختانه می آمد با اینکه میدانیم خستگی در روحیه انسان اثر پدی میگذارد ولی او در برابر این موضوع خیلی استقامت و مقاومت داشت و او خیلی سعی میکرد تا خستگی، خللی در رفتار او نسبت به خانواده ایجاد نکند.

می- شهید در زندگی به چه چیز بیشتر اهمیت میداد؟
ج- بطور خلاصه توجهش به روحانیت بود و واقعا به معنویت و روحانیت نزدیک بود و از مادیات دور، نمیدانم به چه صورت وصف بکنم شاید در هر دیدگاهی خود او که واقعا افراد متدین و مقید به اسلام هستند و واقعا من به آنها

زندگینامه شهید کلاهدوز

برادر کلاهدوز در تاریخ اول دیماه ۱۳۲۶ در شهرستان قوچان متولد شد. وی دوره دبستان و دبیرستان را در قوچان با تمام رسانید و پس از اخذ دیپلم به دانشکده افسری راه یافت و بمدت هفت سال در لشکر شیراز مشغول خدمت شد و ضمن اعتمادی که بدست آورده بود اقداماتی در جهت تحقق و بشهر رسیدن انقلاب اسلامی انجام داد. وی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در جلسات سری با دست اندازان انقلاب اسلامی شرکت فعالانه داشته و پس از پیروزی انقلاب اسلامی جزو بنیانگذاران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود و تاکنون در رده های مختلف فعالیت داشته و آخرین سمت وی قائم مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. کلاهدوز فردی معتقد و متمرکزی در تلفیق ارتش و سپاه و نزدیکی و بهم پیوستگی این دو بود، صفا و صمیمیت وی قابل توجه تمام همکاران دوستان و آشنایانش بوده است.

یادآوری میشود که برادر کلاهدوز در صله ای که برادر بمب گذاری منجر به شهادت برادر رجائی و پاهنر شد شرکت داشته که از آنجا بسلامت گذشته و آسیبی ندید. فعلا شهید کلاهدوز دارای همسر و دو فرزند بوده.



واقعا یک لطفی است که ارتشی و سپاهی در کنار هم می چنگند و در جبهه ها خونشان در کنار هم ریخته می شود و همینطور هم شد. واقعا دیدیم که فرماندهان ارتش و سپاه هم در آخر خونشان با هم قاطی و عجین شد.

می- میزان علاقه شهید به سپاه تا چه حد بود.
ج- من خودم چون با سپاه در ارتباط نبودم نمی دانم چگونه بود ولی از روی صحبتها و رفتارشان بعد از شهادت ایشان حس میکنم که واقعا برادرانی که می آمدند بدیدار ما چه چیزهایی می گفتند که من اصلا تا زمان شهادتش از صحبتاتی که آنها می کردند خبر نداشتم. واقعا ناراحت و متأثر بودم و می گفتم که ما فکر نمی کنیم که

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی هاشمی نژاد مجاهدی دانشمند و مردی خستگی ناپذیر بود



حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی و رئیس مجلس شورای اسلامی و یکی از یاران و هم زمان قدیمی شهید هاشمی نژاد در گفتگویی درباره شخصیت و مبارزات وی سخن گفت:

می- آشنایی شما با شهید از کی بود و خصوصیات اخلاقی ایشان چه بود؟ آشنایی من با ایشان از سالهای پیش از ۱۳۳۵ است ایشان در قم طلبه بودند و تقریباً هم درس بودیم و رفتن آشنایی من قویتر شد و از نزدیک ایشان را شناختم و هر چند که ایشان را بیشتر می شناختم برای من عنصر جالبتر بود. او آدم پرتحرک و پرنشاط و کاری بود، موقع درس خواندن خوب درس میخواند، تحرکش برای من خیلی جاذبه داشت سالهای اولی که آشنا شدیم، ایشان افکاری به ذهنش میآمد که برخوردار کرد با استادی آقای گلشانی، مردی بود در واقع برای ایشان و ایشان رفت در عوالم عبادت و شبزندهداری و کارهای سیر و سلوک و طبعاً مستطاری در جلسات و محافل که طلبها داشتند کمتر دیده میشود، منزوی شده بود، درس میخواند و به کارهای عبادی میپرداخت، او وضعیت تا سالها تا اینکه مبارزات که شروع شد. (البته استادشان فوت کرده بود) بعد از شروع مبارزات یعنی سال ۴۱ به بعد، ایشان وارد مبارزات شد، و رفاقت و دوستی نزدیکی با هم داشتیم او هم شجاع و هم اهل قلم و بسین بود.

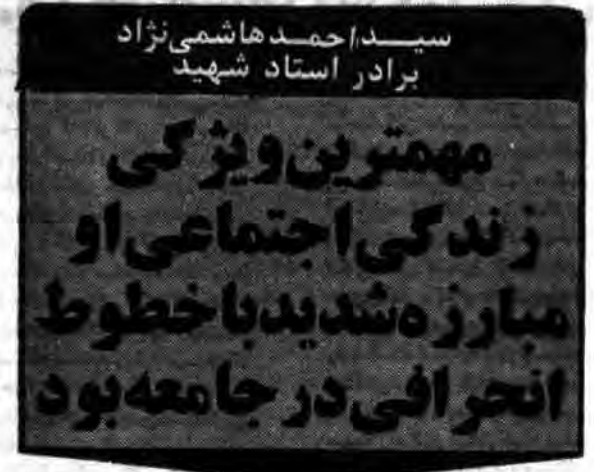
می- چه خاطراتی از ایشان دارید؟
خاطرات که زیاد است اما آخرین خاطره که من از ایشان دارم این بود که وقتی بعد از شهادت برادرمان رجایی قرار شد از طرف حزب کاندیدایی معرفی شود و امروز هنوز تصمیم نگرفته بودیم که روحانی هم میتواند رئیس جمهور بشود. مطرح بود که شاید غیرروحانی باشد. آقای هاشمی نژاد از مشهد بخاطر همین آمد تهران، اینجا تلاش خیلی کرد که این فکر را تمیق نکنیم و بگذاریم

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی:
* هاشمی نژاد آدم پرتحرک، پرنشاط و کاری بود
* او هم شجاع و هم اهل قلم و بسیان، و در زندانها هم مقاوم بود.
* ایشان خیلی تلاش می کرد که در شرایط فعلی باید رئیس جمهور روحانی و یک فرد مورد اعتماد باشد
* وقتی آقای خامنه ای بالاخره حاضر شدند کاندید بشوند ایشان را خیلی شاد کرد

در زندانها هم مقاوم بود، رازدار بود و بهر حال هم رزم قابل اعتمادی برای دوستان مبارز بود.

می- بر خورد ایشان با منافقین چگونه بود؟
ج- با منافقین دوره های اول یعنی از سال ۵۰ که منافقین کشف شدند تا دوسه سالگی ایشان و همه ماها موافق بودند و با آنها همکاری می کردیم از سال ۵۲ اینها رفتند زیر سوال و از سال ۵۴ دیگر رسماً وضع مشخص شد. از سال ۵۲ یک نفر مورد اعتماد مردم که همه مردم بتوانند رای بدهند انتخاب بشود و ایشان میگفت فعلا غیر از روحانیت این حالت را نمی تواند داشته باشد و اصرار داشت و اینکه آقای خامنه ای بالاخره حاضر شدند که کاندیدا بشوند ایشان را خیلی شاد کرده بود که موفق شد و متأسفانه ایشان زنده نماند که نتیجه تلاش را ببیند، و بطور خلاصه مساجهدی دانشمند و مسردی خستگی ناپذیر بود.

یاد فر ماندها ن شهید لشکر اسلام



مهمترین ویژگی زندگی اجتماعی او مبارزه شدید با خطوط انحرافی در جامعه بود

سید احمد هاشمی نژاد برادر روحانی مجاهد و استاد عالیقدر، شهید حجت الاسلام عبدالکریم هاشمی نژاد در مصاحبه‌های با خبرنگار ما گوشه‌ای از ویژگی‌های بارز آن استاد شهید را برشمرد. متن مصاحبه در زیر از نظر آن میگذرد. چه ویژگی‌های مهمی در استاد شهید هاشمی نژاد سراغ داشتید؟

پس از دوره رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و هم‌شهیدان انقلاب اسلامی ایران صحبت و شروع می‌کنم. برادر شهید حجت الاسلام هاشمی نژاد از ویژگی‌های بسیاری برخوردار بودند که در این وقت کم من فقط به چند نمونه بارز آن اشاره می‌کنم. اولسین خصوصیت ویژگی‌های برادر شهید تقوی اوبود و ایشان قدری در این زمینه رشد یافته بودند که از زندگی فردی و خانوادگی گرفته تا زندگی اجتماعی‌شان این اصل مهم را مراعات می‌نمود، ویژگی دومی که می‌توانم بیان کنم مسئله تواضع و فروتنی این مبارز سردهمیشه در صحنه است که تواضع با داشتن این ویژگی خاص اسلامی در قلوب توده‌های میلیونی جای گیرد خصوصیت دیگر برادر شهید رعایت نظم تشکیلاتی اوبود و رعایت نظم در زندگی اوبسیار عالی بود و این مساله در زندگی و عملکردهای ایشان

شدم برخوردارم بسیار ساده و طبیعی بود و خوشحال هستم از اینکه میدانم او سعادتمند شد با توجه به آیاتی که در قرآن هست اینطور می‌فرماید: ولاتقولوا لمن یقتل فی سبیل... اموات بل احياء ولكن لا تشعرون.

سوره بقره آیه ۱۵۴ نکولید کسانی که در راه خدا کشته میشوند مردمان بلکه آنها زندمان و شما درک و شعور را ندارید.

لطفاً که شهادت او برای من داشت این است که واقعا من به این موضوع رسیدم و حس و درک می‌کنم که باعث آرامش خاطر من می‌شود و می‌بینم که او در راه خدا کشته شده و پیش خدای عز و جل روزی میرسد و بسیار اینک او سعادتمند شد تحمل می‌کنم و امیدوارم که این سعادت هم نصیب من بشود.

رای سازندگی ملت بسیار خوب است و من در اوایل می‌گفتم که هر چه زودتر این جنگ تمام بشود و وقتی که از ایشان می‌پریدم که این جنگ چه موقع تمام می‌شود می‌گفتند این جنگ تمام بشود؟! یعنی چه؟ تا ظهور حضرت مهدی (عج) وضع بهمین صورت است. یک موقع مناسبی پیش آمده که ما باید خودمان را برای سازندگی هر چه بیشتر آماده کنیم و این لطفی است که خداوند بما کرده و این یکی از

دیگر از من خبری نشد یک شماره تلفن به من داد که با او تماس بگیرم که بعد من فهمیدم که شماره تلفن مرحوم آیت بوده که به اسم مستعار به من داده بود و بعد از آنجا فعالیتشان شروع شد. برای پایه‌گذاری یک ارتش اسلامی بنام سپاه و واقعا شب و روز تلاش و زحمات کشیدند و سپاه را بنیانگذاری کردند.

بطور خلاصه بگویم که خودش را واقعا وقف این راه کرده و اصلا برای او جسمه و

بقیماز صفحه ۶

شیراز خدمت میکرد به خاطر هدف مقدسی که داشت که بتواند خودش را بیشتر به دست خود بخرد و بتواند طاقت را سرنگون کند. خدمت میکرد بطوری که در نظر اینها خوب تجلی بکند و واقعا من فکر می‌کنم که یک ارتشی به تمام معنا همانطور که خودشان میخواستند بود. لذا طوری خدمت میکرد که مورد نهایت آنها باشد بخاطر همین موضوع در ارتش توجه آنها را جلب کرده بود و آنها او را خواستند برای گارد لویزان. و ما از شیراز به تهران منتقل شدیم و چند سالی در تهران بودیم (البته هرکس که داخل گارد می‌شد بایستی یک تأیید صلاحیتی بعد از یک چند ماهی که در آنجا خدمت می‌کرد برایش می‌آمد.) و موضوع همین بود که تأیید صلاحیتش حتی تا این اواخر نیامده بود. و یک مدتی رژیم روی او حساس شده بود و او را تحت تعقیب داشت و لطف خدا این بود که اولین بار که آنها او را تحت تعقیب داشتند متوجه شد و می‌گفت بیکار که داشتم به منزل شهید آیت می‌رفتم در جلسه سری شرکت



چهارم از اینک هاشمی نژاد برادر روحانی مجاهد و استاد عالیقدر، شهید حجت الاسلام عبدالکریم هاشمی نژاد در مصاحبه‌های با خبرنگار ما گوشه‌ای از ویژگی‌های بارز آن استاد شهید را برشمرد. متن مصاحبه در زیر از نظر آن میگذرد. چه ویژگی‌های مهمی در استاد شهید هاشمی نژاد سراغ داشتید؟

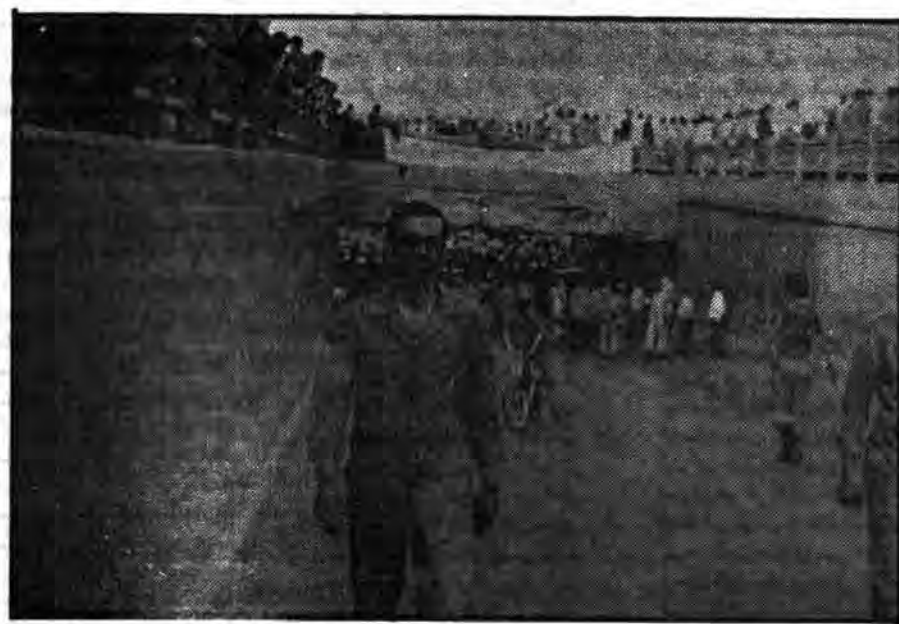
پس از دوره رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و هم‌شهیدان انقلاب اسلامی ایران صحبت و شروع می‌کنم. برادر شهید حجت الاسلام هاشمی نژاد از ویژگی‌های بسیاری برخوردار بودند که در این وقت کم من فقط به چند نمونه بارز آن اشاره می‌کنم. اولسین خصوصیت ویژگی‌های برادر شهید تقوی اوبود و ایشان قدری در این زمینه رشد یافته بودند که از زندگی فردی و خانوادگی گرفته تا زندگی اجتماعی‌شان این اصل مهم را مراعات می‌نمود، ویژگی دومی که می‌توانم بیان کنم مسئله تواضع و فروتنی این مبارز سردهمیشه در صحنه است که تواضع با داشتن این ویژگی خاص اسلامی در قلوب توده‌های میلیونی جای گیرد خصوصیت دیگر برادر شهید رعایت نظم تشکیلاتی اوبود و رعایت نظم در زندگی اوبسیار عالی بود و این مساله در زندگی و عملکردهای ایشان

چ- پیام شما بعنوان همسر یک شهید به ملت ایران و خصوصاً خانواده شهید چیست؟

چ- پیام این است که حضرت علی (ع) وقتی شهید شدند حضرت فاطمه زهرا (س) در بین جمع حاضر شد و پیام حضرت علی را دادند و سرمد را ارشاد کردند و متوجه امامت حضرت علی کردند. همانطور که حضرت زینب بعد از شهادت امام حسین (ع) کردند و پیام خون آنها را بر مردم دادند و منم خودم را در میان مردم ایران می‌بینم و از مردم ایران می‌خواهم که واقعا امام زمانشان را بشناسند و به او عنایت و توجه داشته باشند و الان که ایشان در زمان غیبت هستند از نائب برحقشان امام خمینی تبعیت و فرمانبرداری بکنند. از ارتش و سپاه می‌خواهم وحدت خودشان را حفظ کنند و یک ارتش اسلامی به تمام معنی

شبه روز تعطیل و روز هزا و روز عید- مرخصی مفهومی نداشت، و همایش کار می‌کرد. البته در کنار این فعالیتها واقعا از عبادت و توجهش به خدا غافل نبود و شاید اگر هفتای یک شب بخانه می‌آمد با آنکه خسته و نماز شب وضو می‌گرفت و نماز شب می‌خواند و عبادتش فراموش نمی‌شد و صبح زود بلند می‌شد دعا و قرآن می‌خواند و بسن میگفت که برای پیروزی انقلاب

احساس کردم که یک اتومبیلی مرا تعقیب میکند که نور چراغش نامستعدال بود و این توجه مرا جلب کرد چند خیابان که رفتم پشت سرم دیدم که او باز هم می‌آید. و احساس می‌کردم که هر جا می‌روم او هم پشت سرم می‌آید. لذا این بود که گویا آنجا نرفته بود. و به یک بهانه‌ای به یک داروخانه رفتم و در راه برگشت نان و ماستی می‌خورد و به خانه برگشت و مرا در چهریان قرارداد و گفت که ما تحت تعقیب و کنترل هستیم و باید خیلی حواسمان جمع باشد که کجاها می‌رویم و چه کار می‌کنیم. لذا از آن موقع برنامه‌های تفریحی و گردشمان شروع شد و یک دو ماهی که می‌توانم بگویم خاطرات جالبی از آن دو ماه دارم. در این دو ماه ما تحت تعقیب بودیم و هر روز بچه‌ها را به پارک و یا خانه این دوست و آن دوست (البته دوست که چه عرض کنم خیلی از آنها افراد طاقتونی بودند) ولی ما بالاچار با آنها رفت و آمد می‌کردیم. خانه‌هایشان می‌رفتیم و به بهانه‌ای دست گلی می‌خریدیم و در مجالستان شرکت می‌کردیم و آنها را به منزلان دعوت می‌کردیم و این را بگویم که ما واقعا از این موضوع زجر می‌کشیدیم ولی فقط به خاطر رضای خدا و کارمان بود که بلکه بیشتر بتوانیم نزدیک بشویم و او بتواند هدف مقدسش را به اجرا در بیاورد. و این از فعالیتهای سیاسی ایشان بود که گفتیم و در تمام این مدت با مرحوم شهید آیت و شهید نامجو سالهای سال آنها با هم فعالیتها و مبارزات رژیم داشته و باهم فعالیت میکردند. وقتی که انقلاب به پیروزی رسید مراسم به منزل آمد و خیلی خوشحال بود شاید یک ساعت منزل نبود و یک حمام گرفت و سپس گفت کار من از الان شروع میشود و خدا حافظی کرد و گفت تا یک هفته دیگر فلما من نمی‌توانم به خانه بیایم و اگر



دعا کن. س- برخوردشان با مسائل سیاسی و اجتماعی چگونه بود؟

چ- برخوردشان در رابطه با مسئله جنگ، جنگ را یک لطف و یک حسن می‌دانست و میگفت شهید می‌شود و شهادت را در چهره او میدیدم و همیشه بمن می‌گفت که دعا کن که من شهید بشوم و میدیدم که مشتاقانه به سوی شهادت پرواز میکنند و میگفتم که خداوند انشااا... حاجت را بدهد و همانطور هم شد و وقتی از شهادت او با خبر

باشند و پیام به خانواده شهید این است که با توجه به آیات شریفی که در قرآن هست بدانند که شهیدان زندمانند و آنها را می‌بینند و گاری بکنند که شهیدان را راضی نگه دارند و راه آنان را ادامه بدهند و صبر و استقامت داشته باشند.

*** مهمترین ویژگی زندگی اجتماعی او مبارزه شدیدش با خطوط انحرافی در جامعه بود.**

*** کمتر شخصیتی را می‌توانید پیدا کنید که همانند ایشان آنقدر قاطع، بی‌پرده و صریح به اقصای ماهیت گروهها و سازمانها و افراد ضد انقلاب پرداخته باشد**

*** او از افراد موثری بود که در مجلس خبرگان در برابر خطوط انحرافی قاطعانه به مبارزه برخاست.**

ب خوبی بچشم می‌خورد و بارها می‌فرمودند که افراد نمی‌توانند از نظر معنوی وجهات روحی رشد یابند مگر بانظم، و دقیقاً وصیت علی (ع) را که فرموده‌اند: «و اوصیکما بقوا» و بنظم امر که در زندگی‌اش مطرح بود. اما مهمترین ویژگی زندگی اجتماعی او مبارزه شدیدش با خطوط انحرافی در جامعه بود

شاید شما کمتر شخصیتی را پیدا کنید که همانند ایشان آنقدر قاطع، بی‌پرده و صریح به اقصای ماهیت گروهها و سازمانها و افراد ضد انقلاب پرداخته باشند و این نظر توانست خدمت بزرگی را به اسلام و نسل جوان کشور بکند و آنان را از افتادن به دامان شرقی‌زدگان که اندیش و فریب‌زدگان ولیبرالهای خودباخته به غرب حفظ نمایند و از افراد موثری بود که در مجلس خبرگان در برابر خطوط

رهبری انقلاب که فرمودند من از نزدیک با او آشنا بودم و خصال و تعهد آن شهید را لمس کرده بودم. بنابراین نقش بسیار مهم این شخصیت اسلامی در برتر رساندن انقلاب، تداوم آن، مبارزاتش با خطوط انحرافی و منافقین، انسان سازیهای او و تربیت جوانانی که هر یک در آینده خودنروئی خواهند بود که جای هاشمی نژاد را پر کنند و همچنین صدور انقلاب و روشنگریهای او، من گمان می‌کنم این چند علت خود کافی است که دشمنان اسلام و انقلاب نتوانند او را تحمل کنند و خلاصه اینکه این جنایتکاران و عوامل مزدور وابسته به آمریکا با این کار اولاً یک استوانه‌ای را در این خطه پهناور خراسان از زمین بردند و دوم اینکه منافقین ضد خلق و اسلام در واقع با اسلام قاطعانه به مبارزه برخاستند.

شهید جهان آراء در ۱۴ سالگی گروهی را بنام حزب با... در خرمشهر تشکیل داد

هنوز خیلی کوچک بود که با فجاج و فعالیت‌های رژیم امریکائی شاه آشنا شد و هنوز بیش از ۱۶ سال نداشت که در اثر افشاگریهای ضدرژیم به یکسال زندان محکوم شد. و از سال ۵۵ مبارزه مسلحانه علیه رژیم را آغاز کرد.

آن کارخانه کاری را بگیرد از جهت موقعیت اجتماعی شان که ساواک متوجه حضور او در آن محل نشود بلافاصله تنها کسی بود که به فاصله چند روز با تمام کارگرا انس میگرفت و کارگرا او را جزئی از خودشان میدانستند و زمانی هم که خرمشهر بودیم تا حد امکان با تمام مستضعفین شهر آشنایی داشت و آنچنان با آنها برخورد میکرد که انگار جزئی از وجودش هستند و این مسئله را از صمیم قلب پذیرفته بود و احساس میکرد نه بصورت یک حرکت ظاهری، شهید جهان آراء در حقیقت همان خصلتهایی را که اجدادش داشتند تا حد امکان سعی میکرد بروز بدهد.



از اینکه شهید این مسوولیتها را به عهده داشتند چه احساسی داشتند - محمد وقتی وارد این جریانات شد خودش را جدا از انقلاب نمیدانست و شاید میشود گفت که محمد جزئی از انقلاب بود و این مسائل را با اعتقاد پذیرفته بود مسائلی که در سطح کشور اتفاق می افتاد و به علت اعتقاد راسخی که به اسلام داشت معتقد بود که باید دنبال مسائل رفت تا اینکه سرانجام انقلاب نهایی یعنی انقلاب

نمیکرد وقتی مسائلی پیش می آمد در جامعه منطقی نگاه نمیکرد که اگر الان این مسئله پیش آمده بنابراین حرکت انقلاب تغییر میکند و یا دچار هیجان بشود و برنامه خودش تغییر میکند بلکه خیلی آرام با مسئله روبرو میشد و معتقد بود که این جزئی از انقلاب است باید این مسائل بوجود بیاید تا اینکه مردم روشن بشوند و حرکت اصلی اسلامی در جامعه پیاده بشود. و این مهمترین خصوصیت محمد در برخورد با کارها و سایر مسائلی که اتفاق می افتاد بود.

سعی میکرد یک پیاور و همفکر باشد هر موقع باچه روبرو میشد تا حد امکان سعی میکرد که در گوش بچه آیات مختلف را زمزمه کند و بطرح میکرد که این آیاتها تاثیر منی گذارد و تاکید زیادی داشت که تا حد امکان سعی کنم نوار قرآن برای حمزه بگذارم که از حالا این بچه با مسائل اسلامی و آیات قرآن رشد کند تا بتواند در آینده رسالتش را انجام بدهد و به طور کلی میتوانم بگویم در عرض این مدت زندگی مشترکمان یک همفکر و یک پیاور در تمام مسائل برای من بود حتی شاید خیلی جالب باشد در رابطه با مسائل داخلی منزل مثل یک سربازی مسائلی که زن در منزل انجام میدهد سعی میکرد که کمک کند و پیاور باشد و به هیچ وجه خودش را جدا از هیچ قسمت از مسائلی زندگی نمیدانست در هر رابطه‌ای سعی میکرد فرد را زن و بسجاش را مستکی به خودش بار بیاورد و تا حد امکان مشکلات زندگی را با هم تقسیم بکند و در رابطه با تمام مسائل آنها را حل کند

من و شهید سید محمد علی جهان آراء در سال ۵۷ یعنی بعد از شروع حرکت اساسی مردم باهم آشنا شدیم. نحوه آشنایی بوسیله خاله وی بود که قبلا در زندان باهم بودیم و به علت کارهای مختلف که با جهان آراء داشتیم شناخت بهتری نسبت به او پیدا کردم و نتیجه این شناخت ازدواج بود.

لطفا خصوصیات اخلاقی شهید جهان آراء را بیان کنید.

در رابطه با خصوصیات اخلاقی شهید باید بگویم که شاید دو بعد داشت از یک طرف فردی کاملا برون گرا به این معنا که ظاهر و باطنش یکی بود اخلاص عجیبی در کارهایش داشت فردی قاطع و محکم در کارها بطوری که حتی دوستانی که در محیط سپاه با او بودند همیشه مطرح میکردند که در موقع عمل به هیچ وجه انعطافی خارج از مسائل اسلامی ندارد و از طرف دیگر بعد عرفانی عجیبی داشت بطوریکه اکثر اوقات نماز شبش ترک نمیشد بخصوص دوران مخفی که با دوستانش بودم و از دوستانش شنیدم نماز شب به صورت دائم تکرار میشد و هیچ موقع امکان نداشت دعایی بعد از نماز نباشد و حالت عرفانی او کاملا در کارها و اعمالش مشخص بود فردی بود که درست مثل جدش حضرت محمد سعی میکرد عمل کند و خصوصیات اخلاقی او را داشته باشد و سعی میکرد تا حد امکان تا آنجایی که میتواند به فکر مستضعفین باشد. البته نه در رابطه با اینکه بخواد به ظاهر بروز دهد یک فرد کاملا کپحرف و آرام بود. شاید ساعتها در جایی بیسی بنشیند و اگر از او سوال نمیکردند حرفی به زبان نمیکردند و جواب میداد ولی در رابطه با مستضعفین تا حد امکان سعی میکرد که مثل آنها باشد هیچ موقع در جای راحت سعی نمیکرد زندگی کند همانطور که تمام دوران زندگی‌اش از همان ابتدا که وارد جریانات مذهبی شد پسر از مسائل مستضعف و مشقات زیادی بود از همان موقع که مذهب را به صورت عمیق شناخت و به مسائل و خصوصیات امام آشنا شد و رهبری امام را پذیرفت یعنی از سن ۱۵،۱۴ سالگی این خصوصیات را از همان ابتدا داشت و به قول دوستانش در آن زمان هم وقتی کسی در دوران مخفی وقتش وارد کارخانهای میشد سعی میکرد در

راجع به فعالیت‌های سیاسی محمد قبل از انقلاب را بیشتر از زبان دوستانش میتوانم بگویم بعد از انقلاب را که با او بودم با توجه به دید خودم مطرح میکنم آنطور که دوستانش مطرح میکنند از سن ۱۴ سالگی فعالیت‌های سیاسی خودش را آغاز کرد و با سایر دوستانش در خرمشهر گروهی را به نام گروه حزب الله تشکیل دادند همراه با برادرش شهید سیدعلی جهان آراء که در سال ۵۷ زیر شکنجه ساواک شهید شد و سایر دوستانش بعد از اینکه گروه حزب الله تشکیل شده بود اینها برنامه‌هایی در جهت خودسازی خودشان و آگاه کردن مردم به خصوص مردم خرمشهر داشتند تا اینکه سرانجام بین

شهید جهان آراء از سن ۱۴ سالگی فعالیت‌های سیاسی خودش را آغاز کرد. و با همکاری دوستانش در خرمشهر گروهی را به نام حزب الله تشکیل دادند برادرش در سال ۵۷ زیر شکنجه ساواک شهید شد.

در سالهای ۵۳ و ۵۴ دستگیر شد و بعد از مدتی زندان انفرادی سرانجام به یکسال زندان محکوم شد. مهمترین سفارش در رابطه با بچه بود که می گفت حمزه باید در رابطه با مسائل اسلامی و خط امام رشد کند.

سعی کن که مسائل را از دید منطقی نگاه کنی بلکه مسائل را با توجه به قرآن و با توجه به آئینهای که اسکان دارد اتفاق بیفتد و گذشته‌ای که بوده در نظر داشته باش و ارتباط اینها را هیچ وقت فراموش نکن و مطمئن باش که اگر من شهید بشوم جسم من از تنم رفته ولی روح من ناظر بر تمام مسائل است سعی کن که این راه را ادامه بدهی تا این روح بتواند مسائل را در نظر بگیرد و روی مسائل براساس حرکت‌های ظاهری قضاوت نکن و بخصوص در رابطه با بزرگ کردن بچه تاکید می کرد و این را به عنوان یک حرکت اساسی در زندگی می دانست که فرزندی صالح و در خط اسلام انشأ... تحویل جامعه بدهیم.

حاضر بیرون نباید این فرد در رده مسلمانها نیست و من در حال حاضر باید در سپاه باشم چون وجودم در آنجا نیاز است. در این مدت برنامه‌های زیادی در سپاه داشتم حتی زمانی که در سپاه بود مستضعفین را فراموش نمیکرد بطوریکه یک سری برنامه‌های عمرانی در روستاها گذاشته بودم حتی تا آنکه راهی آبی تهیه کرده بودند و برنامه آبرسانی را در روستاهای خرمشهر انجام میدادند و یک سری برنامه‌های دیگر.

حضرت مهدی (عج) انجام بشود و معتقد به رهبری امام در این زمینه بود و همیشه سعی میکرد که تا حد امکان مسئله رهبری امام را برای دیگران توضیح بدهد همانطور که خودش معتقد به امام بود دیگران را هم معتقد می کرد. احساس عجیبی نسبت به این جریانات داشت بطوریکه حتی در اوایل جنگ که اوضاع خرمشهر به شبح عجبی رسیده بود و عده زیادی از بچه‌های سپاه خرمشهر شهید شدند و تعریف میکرد که بعضی از دوستانش محمد را میگرفتند و با حالت هیجان عجیبی میگفتند که تمام بچه‌ها از بین رفتند ما چه کار میکنیم محمد در جنوب میگفت که ما اگر بچه‌ها را از دست بدهیم خدا راه‌ایم مایم باید از دست برویم ولی خدا هست و او انقلاب را پیش میرود و حرکت را ادامه میدهد پس برای چه ناراحت هستیم و همیشه احساس نسبت به این جریانات همان حالتی بود که در عمل نشان میداد و اعمال او گویای تمام درون او و وجود او و اخلاص او بود.

میزان علاقه سپاه نسبت به شهید تا چه حد بود شما می توانید توصیف کنید؟ فکر می کنم این سؤال را شاید از برادرهای خرمشهر می کردید بهتر می توانستند جواب بدهند ولی تا آنجا که من برخورد داشتم رابطه عمیقی بین بچه‌های خرمشهر و محمد بود نه به عنوان اینکه فرمانده سپاه بود بلکه به عنوان یک دوست یک پیاور و همسنگر بطوری که حتی خیلی از آنها مسائل داخلی زندگیشان را می آمدند مطرح می کردند و راه حل از محمد می خواستند و همیشه تا حد امکان سعی می کردند که در هر رابطه‌ای با او مشورت بکنند. و این رابطه آنها با شروع جنگ عمیق تر شد و زمانیکه سپاه خرمشهر از لحاظ سازماندهی شکل گرفته بود محمد تصمیم داشت فرماندهی بقیه در صفا ۴

بهرانی به فکراین مسئله بود. مسئله جالب دیگری که در این اواخر مطرح شده بود بعد از ماه رمضان بود وقتی آمد تهران مطرح میکرد که من امسال ماه رمضان خیلی جالبی داشتم و برای سازندگی خودم خیلی موثر بود. علی رغم جنگ شدید و درگیری‌هایی که داشتم با این حال یک لحظه از آن عبادتی که دلم میخواست انجام بدهم و به علت مشغله کاری مدتی بود که نتوانسته بودم آن حالت را داشته باشم غافل نشدم و احساس میکنم مرحله جدیدی توی زندگی‌ام شروع شده وقتی این صحبت‌ها را می کردم می دادم چهره محمد با گذشته فرق کرده و چهره‌اش حالت هیجان عجیبی دارد. بطوریکه بعضی بسایگی از دوستانم مطرح کردم که فکر میکنم محمد همین روزها شهید بشود چون این حالت فعلی او با حالت گذشته‌اش فرق دارد احساس میکنم این هیجان ظاهری‌اش دیگر تحمل این جسم را ندارد و روحش به یک مرحله بالاتری میخواد برسد که بعد از مدتی مسئله شهادتش اتفاق افتاد و به آن آرزویی که میخواست رسید.

بیرخوردن با مسائل سیاسی و اجتماعی چگونه بود؟ - برخورد او در رابطه با مسائل مختلف خیلی آرام بود بطوریکه هیچ موقع دچار هیجان کاذب نمیشد یا عجله در کار

در محیط زندگی تا حد امکان